

آسیب‌شناسی وضع موجود / قسمت هشتم

علی شکوهی

برخی چنین تصور می‌کنند که عملکرد حاکمیت در تضعیف جمهوریت به معنای تقویت بعد اسلامیت نظام است در حالی که چنین نیست. در واقع مفهوم مردم‌سالاری از متن دین استخراج می‌شود و نفي محتوای جمهوریت یعنی دموکراسی و مردم‌سالاری در واقع تنها به زیان جمهوریت تمام نشده، بلکه اسلامیت نظام را هم مخدوش می‌کند، بنابراین بنده معتقد نیستم که جمهوریت به نفع اسلامیت کنار گذاشته می‌شود، بلکه این بی‌محتوا شدن جمهوری اسلامی است که هم به زیان جمهوریت است و هم به زیان اسلامیت. نمونه بارز این امر را در نوع تبلیغی که اکنون برای نظریه ولایت فقیه می‌شود، شاهدیم.

پنجم- ولایت فقیه سازگار با مردم‌سالاری

من همیشه به نظریه ولایت فقیه معتقد بوده‌ام، اما قبل از آن به فلسفه حکومت در اسلام توجه داشته‌ام چون معتقدم اگر مبانی و اندیشه فلسفی مشخصی در حوزه سیاست مورد توجه نباشد، فهم از حکومت اسلامی و چارچوب آن از جمله فهم از نظریه ولایت فقیه هم دچار مشکل می‌شود. فلسفه حکومت در اسلام را هم بیش از همه در خطبه 216 نهج‌البلاغه یافته‌ام و بنابراین معتقدم هر فهمی از ولایت فقیه که با نظر امام علی(ع) در این خطبه تناسب نداشته باشد، باید کنار گذاشت. مطابق این خطبه، هیچ حق یكطرفه نداریم، بلکه حق برای هر کسی وضع بشود، حتماً حق متقابلی هم برای دیگران وضع خواهد شد. بنابراین حاکمان در مقابل مردم حق دارند اما مردم هم به صورت متقابل از حقوقی برخوردارند و جامعه فقط هنگامی رنگ صلاح را به خود خواهد دید که این حق دوطرفه رعایت شود و يك طرف نخواهد حق دیگران را ادا نکند. به گفته امام علی(ع) تنها خداست که دارای حق یكطرفه است و می‌تواند از بندگانش اطاعت بخواهد که او هم با بخشش و لطفش این اطاعت را جبران می‌کند، اما در میان بندگان از جمله در حوزه حکومت، هیچ‌کس نیست که حق یكطرفه داشته باشد. در این خطبه امام علی(ع) از مردم انجام اموری را انتظار دارد و حاکمان را هم مأمور به ادای حقوق متقابل دانسته و از جمله نقد قدرت و نصیحت کردن مسوولان حتی امام معصوم را ضروری می‌داند. سال‌ها قبل در مقاله‌ای

(ضرورت فهم فرارونده از نظریه ولایت فقیه) دیدگاه خودم را درباره ولایت فقیه نگاشتم و در این نوشته برخی نکات آن را برجسته می‌کنم تا بگویم نظریه ولایت فقیه می‌تواند با قرائتی دموکراتیک خوانش شود و در تعارض با حاکمیت ملی قرار نگیرد ولی متأسفانه آنچه به عنوان نظریه ولایت فقیه در سال‌های اخیر در سراسر کشور آموزش داده می‌شود؛ کاملاً در تعارض با اصل جمهوریت نظام قرار دارد. متأسفانه باید تأکید کنم نظریه موجود نه به امام خمینی(ره) تعلق دارد و نه به آیت‌الله خامنه‌ای، بلکه متعلق به همان فقیه ضدجمهوریت در حوزه علمیه است که در چند دهه گذشته جایگزین نظریه مقبول قبلی شده است. به گمان من اعتقاد به ولایت فقیه، سه مفهوم محوری را شامل می‌شود:

- الف- جوامع بشری از جمله جامعه مسلمانان، نیازمند حکومت است.
- ب- اسلام، دین سیاست و حکومت است و حوزه اجتماعیات از دایره احکام و عقاید دینی خارج نیست.
- ج- زعامت و سرپرستی امور مسلمین را با بودن فقیه صالح جامع‌الشرایط نباید به غیرفقیه سپرد.

مفاهیمی مانند مدت‌دار بودن یا مادام‌العمر دانستن دوره حکومت ولی فقیه، میزان اقتدار شخص فقیه، انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم فقیه حاکم، چگونگی نظارت بر عملکرد ولی فقیه، منصوب یا منتخب دانستن فقیه، مجاز دانستن یا ندانستن نقد رهبری در نظام ولایت فقیه و مواردی اینچنینی، از لوازم ضروری و ذاتیات نظریه ولایت فقیه نیست و اختلاف در این حیطة، هیچ‌کس را مادامی که به آن سه اصل بنیادی معتقد است، از دایره طرفداران این نظریه خارج نمی‌کند. مفهوم ولایت فقیه به امر تشکیل حکومت بازمی‌گردد و از مباحثی چون افتاء، قضا و امور حسبه که عموم فقهای شیعه به آن معتقدند، فراتر می‌رود و تشکیل حکومت و کسب قدرت را نیز در برمی‌گیرد.

مشروعیت به مفهوم نفوذ رای حکومت و حاکمان، مطابق نظریه ولایت فقیه، دارای دو اصل است: اول، صلاحیت شخص فقیه (مشروعیت دینی) و دوم، خواست و رای ملت (مشروعیت مردمی) و بنابراین، «مشروعیت» محل تلاقی «حقانیت» و «مقبولیت» است. این سخن بدین معناست که هر فقیهی به صرف داشتن صلاحیت‌های دینی، دارای نفوذ رای حکومتی نیست، مگر آنکه مردم - به واسطه یا بیواسطه - او را برای این مسوولیت برگزیده باشند.

این‌گونه نیست که خبرگان پس از انتخاب رهبری، مسوولیتی نداشته باشند، بلکه مکانیسم نظارت خبرگان بر رهبری، برای همیشه با برجاست و عنصر اطمینان‌بخش به مردم در زمینه بقای صلاحیت‌های

ولي فقيه محسوب ميشود و البته كشف خبرگان در زمينه از دست رفتن صلاحيت هاي ولي فقيه به همان ميزاني حجت است كه كشفشان در داشتن صلاحيت هاي وي.

نظارت بر عملکرد و صلاحيت هاي فقيه حاكم، از لوازم و ضروريات نظريه ولايت فقيه است. اين سخن به اين معناست كه اطمينان از تداوم صلاحيت ها براي نفوذ راي حاكم، ضروري است و اين امر با يك روند دايمي نظارتي، دست يافتني است. در واقع نه تنها نظارت بر عملکرد فقيه و صلاحيت هاي وي، به تضعيف اطاعت پذيري مردم نمي انجامد، بلكه باعث اطمينان مردم به بقاي اين شرايط در فقيه حاكم ميشود. نظارت هم جز از طريق نظارت بر عملکرد ها و نتايج تصميمات و تطبيق مواضع و عمل رهبري با شرع و قانون اساسي و جهت گيري ها و مواضع عام و فراگير نظام اسلامي، شديني نيست و بدون دخالت در اين حوزه ها نمي توان بر بقاي صلاحيت رهبري حكم كرد. خبرگان به عنوان نهادي كه رهبري را برمي گزينند و بر صلاحيت هاي وي نظارت مي كند و در صورت نياز، او را معزول مي كند، بايد از حوزه رهبري، مستقل و از نفوذ وي مصون باشد و شائبه دخالت و تاثيرگذاري رهبري در تصميمات آن به حداقل برسد. اين نهاد در قانون اساسي، مستقل ترين نهاد جمهوري اسلامي در نظر گرفته شده است، زيرا بزرگ ترين و مهم ترين تصميم كشور را به نمايندگي از مردم اخذ مي كند. طبعاً همه افراد براي گسترش اقتدار خود، تمايل دارند كه از دايره نظارت نهاد ها و افراد ديگر، خارج بمانند و اين امر درباره نهاد رهبري هم قابل تصور است، هرچند انگيزه اين تمايل، خدمت به اسلام و مسلمين باشد، اما بايد در نظر گرفت كه استقلال مجلس خبرگان نبايد به هيچ دليلي مخدوش شود، زيرا اين مجلس، ضامن تداوم صلاحيت هاي رهبري در شخص ولي فقيه است و كمترين شائبه در اصل اعمال نظارت از سوي خبرگان، بقاي صلاحيت هاي ولي فقيه را نيز زير سوال مي برد. ادامه دارد